

موز و حشی

ژوزه مارو د واسکونسلوس

ترجمہ ی عباس پژمان



نشر مرکز

Banana Brava
José Mauro de Vasconcelos

موز وحشی
ژوزه مارو د واسکونسلوس
ترجمه‌ی عباس پژمان
طرح جلد از ابراهیم حقیقی
چاپ اول، ۱۳۸۰، شماره‌ی نشر ۵۵۶
چاپ دوم، ۱۳۸۶، ۱۸۰۰ نسخه، چاپ علامه طباطبائی
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۵-۵۸۴-۴

شیرمرکز: تهران، خیابان دکتر فاطمی، رویروی هتل لاله، خیابان باباعاھر، شماره‌ی ۸
صندوق پستی ۵۵۴۱-۱۴۱۵۵ تلفن: ۲-۴۶۲۰۸۸۹۷۰ فاکس: ۸۸۹۶۵۱۶۹
Email: info@nashr-e-markaz.com

حق چاپ و نشر برای شیرمرکز محفوظ است

میراث‌نامه:	واسکونسلوس، ژوزه مارو د، ۱۹۲۰-۱۹۸۴ م.
عنوان و نام پدیدآور:	Vasconcelos, José Mauro de
مشخصات نشر:	موز وحشی / ژوزه مارو د واسکونسلوس؛ ترجمه‌ی عباس پژمان تهران: شیرمرکز، ۱۳۸۰
مشخصات ظاهری:	شش، ۲۰۹ ص.
فروست:	شیرمرکز؛ شماره‌ی نشر ۵۵۶
شابک:	978-964-305-584-4
یادداشت:	Banana Brava
یادداشت:	عنوان اصلی:
موضوع:	واژه‌نامه
شناسه افزوده:	داستانهای برزیلی - قرن ۲۰ م.
رده‌بندی کنگره:	پژمان، عباس، مترجم ۱۳۸۰ م ۵ الف / ۲۴ / ۹۶۹۸ PQ
رده‌بندی دیویی:	۸۶۹ / ۳۴
شماره کتابشناسی ملی:	۸۰۱-۱۹۴۴۵ م

قیمت ۲۹۰۰ تومان

فهرست

۱	درباره نویسنده
۵	مقدمه

بخش اول — گاریمپو

۹	۱ صدای گیتاری در دل شب
۱۷	۲ داستان دو دست از دست رفته
۲۷	۳ دو سیلی و یک بوسه
۳۵	۴ داستان گرگورائو
۴۳	۵ موز وحشی
۵۱	۶ پنج تا گاریم پیرو بودند
۵۷	۷ هرکس داستان خودش را دارد
۶۳	۸ آفت
۷۳	۹ دو نفر کم شده بود
۸۳	۱۰ همراهان بی رحم
۸۹	۱۱ جنگل

۱۰۱	۱۲	سئو دیوش
۱۰۹	۱۳	گاریمپو
۱۱۵	۱۴	مزرعه سئو ایناسیو
۱۲۱	۱۵	دو هزار و پانصد کروشیروش
۱۲۷	۱۶	انتقام

بخش دوم — سرنوشت‌ها

۱۳۷	۱	آتش در مزرعه‌ها
۱۴۳	۲	مارتینو و رومانو
۱۵۱	۳	ژنوویای ناقوس دست
۱۵۹	۴	سئو فابریسیو
۱۶۵	۵	پائیبایی‌ها
۱۶۹	۶	هیپولیتو
۱۷۳	۷	یک لگد توی صورت
۱۷۷	۸	گیرگورانو
۱۸۳	۹	شب مهتاب
۱۹۱	۱۰	فرار
۱۹۹	۱۱	پیرانا
۲۰۹		واژه نامه ..

درباره نویسنده

ژوزه مارو د واسکونسوس^۱ خون سرخ‌پوستی و پرتغالی در رگ‌هایش دارد. او در سال ۱۹۲۰ در بانگوی ریو د ژانیرو به دنیا آمد. کودکی‌اش در ناتال گذشت و با آفتاب و آب فراوان در آنجا بزرگ شد. در نه سالگی شنا یاد گرفت، و اکنون یادآوری آن روزهای خوش برایش خیلی لذت‌بخش است، روزهایی که خود را به آب‌های پوتنژی می‌انداخت که تقریباً در کنار دریا واقع است، و برای طی کردن مسافت‌های طولانی تمرین می‌کرد. اغلب در پناه قایق‌ها به دریا می‌رفت، زیرا آب‌های ناتال آلوده به کوسه است. در مسابقات شنا، چندین بار مقام قهرمانی کسب کرد، و مثل همهٔ پسر بچه‌ها فوتبال را دوست داشت و از درخت‌ها بالا می‌رفت.

واسکونسوس از ده تا پانزده سالگی دورهٔ دبیرستان را طی کرد. و در

۱. تلفظ دقیق اسم این نویسنده، در زبان پرتغالی، ژوزه مارو د واسکونسولوس است، اما چون در فارسی به واسکونسوس معروف شده است، ترجیح داده شد که همین تلفظ حفظ شود. م

این زمان آثار گراسیلیانو راموش، پائولوش سیتوبال و ژوزه لیش دورگو را مطالعه می‌کرد.

«دورهٔ دانشگاه» اش را در مشاغل مختلفی گذراند: حتی مربی بوکس در رشتهٔ سبک وزن شد، و برای هر مبارزه صد کروشیروش می‌گرفت. کارگر مزرعه‌ای در مازومبا شد، در ساحلی در نزدیکی ریو ماهی‌گیری می‌کرد، سپس به ابالت پرنامبوک برگشت و رفت و آمد دائمی خود را میان شمال و جنوب آغاز کرد. بالاخره روانهٔ سرتائو شد، و در میان سرخ‌پوست‌ها ماند.

ژوزه مارود واسکونسلوس، که استعداد عجیبی در قصه‌گویی داشت، و حافظه‌ای داشت که باور کردنی نبود، و تخیلی خیره‌کننده و تجربهٔ وسیعی از انسان‌ها داشت، به دنبال نویسندگی نرفت، بلکه «مجبور» بود که نویسنده شود. رمان‌های او مثل مواد آتش‌فشان بودند که از او فوران کردند. «باید» می‌نوشت.

آثار واسکونسلوس خیلی متنوع است. هم طنز می‌نویسد هم جدی، هم لطیف می‌نویسد هم غم‌انگیز، هم با احساس می‌نویسد هم خشن. آثار واسکونسلوس به خود زندگی شباهت دارد. خود نویسنده می‌گوید:

«وقتی که تمام قصه در تخیلم شکل گرفت، شروع به نوشتن می‌کنم. فقط موقعی می‌نویسم که احساس کنم رمان از تمام وجودم تراوش می‌کند. سپس با یک تلاش آن را می‌نویسم.»

روش کار او این است که کتاب را مدتی طولانی در ذهنش می‌پروراند، تا کاملاً در تخیلش «نوشته» شود. می‌گوید وقتی که به مرحلهٔ نوشتن

می‌رسد و می‌خواهد رمان را بر روی کاغذ بیاورد، به همان سهولت که می‌تواند پرش کند، فصل‌ها را هم پشت سر هم ماشین می‌کند. وقتی فصل اول نوشته می‌شود، می‌تواند از فصل‌های بعدی رد شود و فصل آخر را بنویسد، بی‌آن که گره داستان را در فاصله این دو شکل داده باشد.

ژوزه مارو د واسکونسلوس یک اسلوب کاملاً بدیعی دارد. اول فضای رمان را که قرار است شخصیت‌ها در متن آن فضا خلق شوند، انتخاب می‌کند. سپس خودش به آنجا می‌رود و تمام جزئیات مکان‌ها را مطالعه می‌کند. برای نوشتن طوطی سرخ تقریباً صد فرسخ از قسمت‌های وحشی سرتائو را طی کرد.

آن وقت به تخیل خود میدان می‌دهد و تمام رمان را در خیال خود خلق می‌کند، حتی عبارت‌های گفت و گو را هم تعیین می‌کند. حافظه‌ای دارد که او را قادر می‌سازد مدت‌های مدیدی کوچک‌ترین جزئیات یک سناریو را به خاطر بسپارد. نویسنده می‌گوید: «... چون که قبلاً تمام فصل‌ها در ذهنم شکل گرفته است. چه در نوشتن آن‌ها ترتیبشان را رعایت کنم چه نکنم، زیاد فرقی نمی‌کند. در پایان همه چیز در جای خود قرار خواهد گرفت.»

ژوزه مارو د واسکونسلوس، به عنوان بازیگر سینما و تلویزیون، در فیلم‌های زیادی بازی کرد. در قریحه‌اش جای هیچ شک و تردیدی نیست، و بازی‌هایش بسیار موفق بوده است. اما برایش بهترین چیز دنیا این است که از سرخ‌پوست‌ها پرستاری کند.

معمولاً در سائو پولو ساکن است، اما همیشه آماده است تا در جنگلی «اندوهش را بکشد».

واسکونسولوس از آن دسته از نویسندگان نیست که دائماً در آثار خود تجدید نظر می‌کنند. برای همین است که به نظر نمی‌آید که موز وحشی، که در سال ۱۹۴۲ نوشته شده است و اولین رمان اوست، اثر دوران جوانی یک نویسنده باشد. خصلت‌هایی که نویسنده در اینجا از خود نشان می‌دهد، همان خصلت‌های دوران پختگی اوست. از خلال ویژگی‌هایی که گفتیم در او هست و ویژگی‌های یک نویسنده بزرگ است، و از خلال «عیب‌هایی که خاص دوران جوانی است»، شخصیتی پر شور و قصه‌گویی با قریحه را می‌توان دید که از آنچه خلق کرده است مطمئن است.^۱

۱. این مطلب در زمان حیات ژوزه مارو د واسکونسولوس نوشته شده است. او در سال ۱۹۸۴ درگذشت. م

مقدمه

روزی در جستجوی نوع دیگری از زندگی وارد سرتاور شدم. قلبم را در سایه درختی گذاشتم تا مضطرب در انتظار بازگشتم بماند و رفتم. بی آن که در جایی توقف کنم راه پیمودم. آفتاب پوست صورت و دست‌هایم را سوزاند. راه‌های زیادی پیمودم، راه‌هایی پرگرد و خاک، دراز، ساکت. چیزی را که به آن زمان و مکان می‌گویند از یاد بردم تاخود را در واقعیت فاصله گم کنم. جز فاصله چیز دیگری نبود... خستگی شدیدی بر جسمم غلبه کرد... در این موقع بود که به انسان‌های بی‌رحم برخورددم. انسان‌هایی که قلبی وحشت‌ناک در سینه دارند و این قلب برای زندگی بسیار وحشت‌ناک‌تری حتی، می‌تپد. انسان‌هایی که نه رحم کردن به دیگران را می‌شناسند و نه رحم کردن به خود را. من سرگذشت این انسان‌ها را دیدم، شنیدم، تجربه کردم. غمگین

بازگشتم و به جستجوی قلبم رفتم که مضطرب در سایه همان درخت منتظرم بود.

تصمیم گرفتم سرگذشت این انسان‌های بی‌رحم را روایت کنم. من با مرکب یا با خون نمی‌نویسم. تنها از عرق رنج‌ها و خستگی‌هایم استفاده می‌کنم، عرقی که بر خاک راه‌های سرگردانی‌ام ریخت. خاکی که از قدم‌های انسان‌های بی‌رحم، هنگام راه پیمودن خوابگردانه‌شان به سوی ال دورادوی دور دستشان به هوا برخاسته بود. خاکی که همه هستیم. زیرا همه چیز خاک است.

از کسانی که کتاب مرا خواهند خواند، از بابت زبان بی‌ادبانه شخصیت‌هایم عذر می‌خواهم. این زبان را که غالباً بسیار خشن است، از دهان خود آن‌ها شنیده‌ام. تغییر دادن، به زبان نیکوییان کردن، و صراحت لهجه را کنار نهادن، خیانت به واقعیت خواهد بود.

آنچه می‌نویسم، ساخته و پرداخته خودم نیست، بلکه ساخته و پرداخته زندگی است. من فقط از زندگی رونوشت برداشته‌ام. وقایعی را که اتفاق افتاده‌اند به یکدیگر ربط داده‌ام، و برای این که دردسری، مشکلی یا رنجش خاطری برای کسی ایجاد نشود، فقط نام‌ها را تغییر داده‌ام. اشخاص داستانم به قدری واقعی هستند که حتی نتوانستم اعلان مرسوم فیلم‌ها: «هر گونه تشابه با اشخاص یا رویدادهای واقعی کاملاً تصادفی است» را به کار ببرم. تلاش خودم را کرده‌ام و نیتم خیر بوده است، تا قضاوت خوانندگان چه باشد.

اگر کسی فکر می‌کند که دروغ می‌گویم، به او فقط خواهم گفت: «برو گاریمپو راببین، آن وقت برگرد و خودت تعریف کن.»